

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: ژان میشل ورنوشه
برگردان از: حمید محوی
۰۲ جون ۲۰۱۳

ایران، تخریب ضروری

بخش ۴



پس از ده سال پافشاری و سماجت برای به زانو درآوردن ایران، به روشنی می بینیم که هدف کاملاً از بین بردن حاکمیت کشوری است که دارای امکانات استقلال خود نیز می باشد، و نه حذف یک نظام دین سالار ارتجاعی از نقشه زمان که چادر را برای زنان اجباری اعلام کرده است. موضوع اسلام چندان مطرح نیست زیرا با وجود ارتجاعی بودن آن، امریکا و فرانسه و انگلیس به راحتی در مورد عربستان و قطر می پذیرند و چنین اسلامی برای غرب انرژی خوار مشکلی ایجاد نمی کند، ولی ثروت طبیعی - گاز/نفت/مس - به عنوان «ابزار قدرت» برای ایران است که قابل تحمل نیست. این موضوع را باید به این معنا درک کرد که چنین امکاناتی هدایت سیاست های مستقل و بر این اساس امکان گریز از برنامه ریزی های بازار جهانی و دیپلماسی «چماق بزرگ» را فراهم می سازد که نقش آن به ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده و اگذار شده (به نقشه زیر مراجعه کنید).



از نظر دور نداریم که تجارت و نیروهای نظامی، یکی در امتداد و پیوند با دیگری بوده و هله ای از پیکره یک مفهوم یگانه را تشکیل می دهد.

در مورد مکان جغرافیائی نیز باید اضافه کنیم که ایران در چهار راه آسیای صغیر و آسیای مرکزی واقع شده و وضعیت جغرافیائی این کشور به شکلی است که در رابطه با جاده های ستراتژیک، کانال های انرژی فسیلی از بستر دریای مازندران تا تنگه های دریائی نقش کلیدی دارد - دریای عمان، خلیج فارس، مدیترانه شرقی، دریای سرخ با عبور از خلیج عقبه برای کنترل تدارکات چین از راه سین کیانگ، و در چشم انداز ساخت و ساز محاصره که توسط ابر قدرت امریکای شمالی و هم پیمانان اروپائی اش استقرار یافته، و البته در چشم انداز تسلط بر فضای اورآسیا، «هارتلند» (قلب جهان) از دیدگاه مک- کیندر.

تنزل قابلیت های استقلال و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران هدف نهائی را در چشم انداز ترسیم می کند. کوتاه کردن بالهای این کشور و وارد ساختن آن در ساخت و سازی که مرکز آن ابتداء لندن و واشینگتن و سپس به شکل یدکی بروکسل و فرانکفورت خواهد بود. چنین فرآیندی البته مستقل از خصوصیت دین سالاری رژیم مطرح می باشد، و چنین موضوعی در رابطه با خصومت و سردی غرب با اسلام در ایران وجهه ثانوی دارد.

در اینجا باید روی همزیستی اولترا لیبرالیسم با اصولگرایی مذهبی، به ویژه با وهابیت تأکید کنیم. این همزیستی از دوران هاری سنت- جان بریدجر فیلیپی (۹) آغاز شد، که طرف مذاکره کننده بریتانیا با ابن سعود در جده به سال ۱۹۲۷ بود. این جریان سرنوشت مشترک انگلیس- و- امریکا و عربستان سعودی را - پیش از قطر و کشف ذخیره نفتی عظیم آن - مهر و موم کرد.

حال اگر به «خصومت» یادشده غرب بازگردیم، چنانکه خواهیم دید، از خواست سلطه جویانه یا طمع عادی برای «غارت» منابع طبیعی و انسانی ایران، یعنی از نظریاتی که مارکسیستها به شکل صوری، به عنوان مناسبات بین مرکز و حاشیه (۱۰) تعبیر می کنند، خیلی فراتر می رود. پیوند دادن ایران، نه به «فضای حیاتی» یعنی گسترشی که در جنگ دوم جهانی مطرح بود، بلکه به منطقه نفوذی اقتصاد جهانی و منافع حیاتی برای تداوم حیات امریکای جهانی و ابدی سازی آن به عنوان الگو، و الگوی همان جامعه ای که روی خاک سرزمین کنعان ایجاد کردند، سرزمین شیر و عسل، پس از سلب حق زندگی از سرخپوستان امریکائی به عنوان مقدمه ای ضروری برای تحقق بخشیدن به «رؤیای امریکائی».

با این وجود اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که امریکا به تنهایی برای سرنوشت جهان تصمیم می گیرد، حتما اگر در زمینه شیوه زندگی به سمت و سوی مصرف همواره بیشتر و دریدن هر چه بیشتر منابع نیل کند. سال ۲۰۱۰ و برای نخستین بار، مصرف انرژی چین ملی - یک پنجم انرژی مصرف شده طی سال ۲۰۰۹ - از ایالات متحده پیشی گرفت، ولی با جمعیتی پنج برابر بیشتر. مصرف انرژی در ایالات متحده، بر اساس پیشبینی های انجام گرفته بین ۲۰۰۸ تا ۲۰۳۵ باید ۱۴ درصد افزایش یابد. بر این اساس ایالات متحده روزانه ۲۲ میلیون بشکه طی سال ۲۰۳۵ مصرف خواهد کرد، در مقایسه با روزانه ۱۹ میلیون بشکه طی سال ۲۰۰۸، با وجود کاهش انرژی های فسیلی که از این پس شامل ۷۸ درصد می باشد، به جای ۸۴ درصد، به دلیل گسترش انرژی های آلترناتیو.

در واقع، امریکا، خودش یکی از زیر مجموعه ها و یکی از چرخ های دستگاه جهانی بوده و بر این اساس، خود امریکا در عین حال زندانی خودش و ضروریات منطق رقابتی و تداوم حیات است. پیشرفت یا سقوط. با این وجود مانع نمی شود که این نظام در نبود تعادل دائمی به دلیل اتمام نهائی منابع، نوعی مسابقه برای تخریب متقابل را ضروری سازد. مبارزه ای بی امان که نبود تعادل جمعیتی و میزان رشد جمعیت به ضرر جهان غرب و به نفع آسیا و آفریقا بوده

ولی از دیدگاه پیشرفت فنی و به ویژه تسلیحات نظامی امریکا پیشی می گیرد. ولی باید پرسیم که این برتری نظامی تا چه مدت ادامه خواهد یافت؟

تنها از این دیدگاه، ایران چیزی بیشتر از یک مهره روی صفحه شطرنج نیست، ولی یک مهره تعیین کننده، و حتی یکی از مهره های مهم - به دلیل وضعیت جغرافیایی اش روی نقشه جهان - در ستراتیژی کلان انگلیس و امریکا برای متوقف ساختن دو ابر قدرت قاره ئی روسیه و چین. دو دولتی که در شورای امنیت سه بار غلتک اروپا و آتلانتیک روی جاده دمشق به تهران را متوقف کردند(آخرین وتوی مضاعف ۱۹ جولای ۲۰۱۲ در حالی صورت گرفت که درگیری های مسلحانه در کوچه بازارهای دمشق بیداد می کرد). به روشنی می بینیم که موضوع ایران دورادور از مسائل مرتبط به منابع انرژی کشور پا فراتر نهاده، و در پیوند با بازی تسلط در ابعاد جهانی قرار می گیرد. فراموش نکنیم که آن کسی که شیر گاز ایران را در اختیار داشته باشد، می تواند قوانین خود را اگر نه کاملاً ولی دست کم می تواند بر تمام آسیا تحمیل کند.

در نتیجه، در مورد شیوه عمل، پیش یا پس از آغاز رسمی خصومتها، آن چیزی که مورد هدف قرار خواهد گرفت، خنثی سازی حداکثر توان هسته ئی غیر نظامی ایران است. رفاه الکترونیک مردم ایران و رشد اقتصادی آنها اهمیت زیادی برای ستراتیژی های نظم نوین جهانی ندارد. مراکز فرماندهی نظامی و سیاسی با «حمله هوایی گردن زده می شود»، یعنی مشابه همان حمله عمومی که پیش از این علیه عراق طی ۲۰ مارچ ۲۰۰۳ انجام گرفت و منازل شخصیت های عراقی در جنوب بغداد را بمباران کردند. نیروهای امریکائی، به محض این که وارد کارزار شدند، به بریدن سر رژیم اقدام کردند، و صدام حسین و دو پسر او و برخی افرادی را که گمان می بردند به هیأت رهبران و بدنه رژیم تعلق دارند مورد پی گرد قرار دادند.

در واقع، جنگ علیه ایران از مدتی پیش آغاز شده است، البته بی آنکه سر و صدای زیادی در رسانه ها به پا کرده باشد، مانند قتل هدف گیری شده متخصصان علمی که در برنامه اتمی شرکت داشتند، یا حمله های «ویروسی» علیه شبکه های هدایت کمپیوتری در مراکز اتمی به وسیله عناصر مختل کننده، مانند «فلام» یا «استاکس نت» که در چهارچوب همکاری های امریکا و اسرائیل ساخته شده بود. جنگ پیش از «جنگ» شروع می شود و پس از پایان مخاصمات ادامه می یابد. ۲۸ جون ۱۹۸۱، در کوران بحران به گروگان گیری اعضای سفارت امریکا، یک عملیات تروریستی علیه مرکز حزب جمهوری اسلامی صورت گرفت که آن را به سازمان مجاهدین خلق ایران نسبت دادند - سازمانی که بعداً به بازوی نظامی غرب در داخل ایران تبدیل شد - و ۷۳ کشته برجای گذاشت. در سال های بعدی پس از سقوط بغداد و پایان خصومت ها در ۱ می ۲۰۰۳، صدها نفر از متخصصان علمی درجه بالای عراقی را به قتل رساندند تا کشور شکست خورده در نبود نیروی بالقوه فکری و فنی قادر به بازسازی خود نباشد. در راستای مشابهی ۱۲ نومبر ۲۰۱۱، یک پایگاه نظامی متعلق به سپاه پاسداران در نزدیکی تهران در اثر انفجار اسرار آمیزی تخریب شد و موجب مرگ سرتیپ تهرانی مقدم، آرشیکتک برنامه بالیستیک ایران و شانزده نفر از همکارانش شد. «حوادث» مبهم دیگری طی ده سال گذشته ای که ایران در محاصره به سر می برد، روی داده است: در ماه دسمبر ۲۰۰۶، یک هواپیمای نظامی ایران با ۳۹ سرنشین که ۳۰ نفر از آنها از اعضای مرکز فرماندهی پاسداران انقلاب بودند، هنگام برخاستن از باند فرودگاه دچار سانحه می شود. جون ۲۰۱۱، پنج نفر از مهندسان و متخصصان روس که در مرکز اتمی بوشهر کار می کردند در یک سانحه توپولوف ۱۳۴ از بین رفتند. در مجموع پانزده سانحه هوایی موجب مرگ تقریباً هزار نفر شد. این زنجیره حوادث سیاه را باید با توجه به سفارشات که روز ۲۶ اکتوبر ۲۰۱۱ در کنگره امریکا توسط دو کار شناس در چشم انداز طرح قتل رؤسای انقلاب اسلامی مطرح شده بود، نگاه کنیم. چندین طرح قتل که متخصصان علمی ایران را هدف گرفته بود در این چند سال گذشته به اجرا گذاشته شد. داریوش رضائی، طی

جولای ۲۰۱۱ توسط یک موتور سوار کشته شد، ۲۹ نومبر به سوی دو متخصص اتمی ایران وقتی که سوار بر اتوموبیل های خود بودند تعدادی نارنجک پرتاب شد، جنوری ۲۰۱۰ یک متخصص علمی که در طرح برنامه هسته ئی شرکت داشت، به نام مسعود علی محمدی در اثر انفجار یک موتورسیکلت دام گذاری شده، تکه پاره شد(۱۱).

تمام این موارد و شیوه های مشابه می تواند به عنوان آغاز جنگ پیش از جنگ تلقی شود، ولی همواره با یک هدف مشخص : بازگشت دادن ایران به دوران ماقبل مدرن پس از ایجاد یک دولت «بی گناه»، مناسب، دموکراتیک - حتماً اگر تا مغز استخوانش بزهکار باشد، مانند گروه ریاست جمهوری افغان آقای کرزی - و به این معنا که کاملاً از سیاست واشینگتن تبعیت کند.

نشان بازشناسی «دموکراتیک» به شکل کاملاً تنگاتنگ متناسب خواهد بود با میزان فرمانبرداری از رهنمودها، انتظارات و خواست های وزارت امور خارجه ایالات متحده. بر این اساس، دولتی دموکراتیک خواهد بود که ارزشهای دموکراتیک امریکا را بپذیرد و به خواست دولت امریکا پاسخ آری بگوید. در صورت عدم فرمانبرداری، توهم پردازی برای حق حاکمیت و تعیین سرنوشت، عموماً برای شورشیان گران تمام خواهد شد. پرداخت جریمه، خلع سلاح، مذاکره الزاماً نجات بخش نخواهد بود، اقدامات قذافی برای نزدیک شدن به غرب نمونه جالب توجهی به نظر می رسد که مانع فروپاشی سازمان یافته لیبیا توسط لندن، پاریس، دوحه و واشینگتن نشد.

در اینجا باید مشخصاً یادآور شویم که سیاست های جاری توسط رهبران امریکائی - خلاف آنچه می توانیم درباره آن متصور شویم - از همقطارانیشان در اروپا، روسیه یا چین خیلی مستقل تر نیست، به این مفهوم که تنها به خواست خودشان تصمیم نمی گیرند و یا بر اساس خواست آنهایی که به مثابه گروه های فشار، شرکت های نفتی، صنایع نظامی، چند ملیتی های کیمیائی، بذر فروشان که در «پشت پرده» دسیسه چینی می کنند. در واقع، این خطوط سیاسی عملاً به نیازها و منافع و خواست های بازیگران اقتصادی، مالی و سیاسی پاسخ می گویند، ولی در نهایت امر در سیستمی شرکت دارند که بر اساس منطق خاص خود تحول یافته و مجموعه ای پیچیده از زیر مجموعه های به هم پیوسته را در برمی گیرد که در رابطه کنشی-واکنشی متقابل با یک دیگر هستند.

بر این اساس، امنیت دولت اسرائیل، حفظ برتری آن در منطقه، تداوم انحصار قدرت اتمی، بینش آخر زمانی - که اقلیت قابل توجهی بدان باور دارند - در بطن سه دین سالار حقیقتاً نقلی، دین سالاران امریکائی یهودی- مسیحی، اسرائیل نجات بخش (بهشت روی زمین) و ایران شیعه که در انتظار ظهور مهدی به سر می برد - در محاسبات پیشبینی کننده ستراتیژیک و به همین گونه در انتخاب رویکرد جغرافیای سیاسی دخالت دارد. این ساخت و ساز مطمئناً به ضرر ثبات منطقه تمام می شود. ولی چنین امری نمی تواند به عنوان هدف غائی مطرح باشد، و نه حتی توسعه یا ساخت دولت یا اقتصاد قابل زیست، زیرا به این علت که کامیابی تجارت و صنعت در منطقه ای که در بی ثباتی به سر می برد بیشتر خواهد بود، و می توانیم نتیجه بگیریم که در راستای چنین منطقی، مطمئناً مناطق ویران شده حاصلخیزتر به نظر می رسد.

در نتیجه باید بدانیم که آیا بازسازی به سهم خود یک بازار نیست؟ سال ۱۹۹۱، بازسازی زیربناهای نفتی کویت به عنوان «غنیمت جنگی» به عنوان اولویت در رأس فعالیت شرکت های امریکائی و به شکل جانبی برای هم پیمانانش مطرح گردید. فرانسه فریب خورده، تنها خورده نان جمع کرد. «غنیمت جنگی» به اجرای طرح بازسازی اقتصاد امریکای شمالی که در آن دوران ورشکسته بود یاری رساند - به ویژه از دوران بحران نفت طی سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹. برای آنهایی که فراموش کرده اند باید یادآور شویم که «تخریب» یکی از عناصر و خصوصیات الهه «رشد» است : تولید در ابتداء مستلزم تخریب است. بر این اساس، جنگ ها دوران های - به مفهوم هگلی - سیر اقتصادی

هستند. جنگ یک عنصر ضروری، و حتا حیاتی برای بقای سیستم است. ژرژ باتای، «راز و رمزمدار» خداناباور، وقتی در سال ۱۹۴۹ کتاب «قسمت لعنت شده» را منتشر کرد، چیز دیگری به جز این نمی گفت!

پی خواهیم برد که واپسین اغتشاشها که همانا جنگ باشد - به واقع - یکی از شیوه های اداره امور بوده و دارای جایگاه طبیعی و عادی خود در نظام جهانی کنونی می باشد، و یکی از مواردی است که به عناصر درونی بحران در مفصل ایجاد بازار متحد جهانی و جذب دولت های حاکم به درون خود، تحت فرمان امپراتوری و یکتا قانون آن، تعلق داشته و چنین روندی را همراهی می کند. پس از در هم شکستن رایج ساختارها و چهارچوب های فدراتیو درونی، زیرا دولت- ملت ها جملگی - (به استثناء جهان نوین که روی موزائیک جوامع مختلف بناشده و ساکنان آن هیچ رابطه ارگانیکی به جز تقسیم درآمدهای حاصل از «پیشرفت» با یک دیگر ندارند) - فدراسیون های ملت هائی هستند که از دیدگاه تاریخی حل شده اند و یا به شکل مشارکتی در سرنوشت مشترکی سهیم می باشند.

روشن است که ملت های شرقی که طی قرنهای تشکل یافته اند، در برخی موارد در مقابل جذب های فریبنده و مصرفی غرب مقاومت می کنند، به مفهوم ایدئولوژی عادت مصرفی که به شکل اسفباری به فتیشیم کالائی منتج می گردد. از هرج و مرج به نظم (۱۲) (یا نظم پس از هرج و مرج) جایگزین راهکار قدیمی «تفرقه بینداز حکومت کن» شد. در این جا یعنی حکومت کردن از طریق و بر اساس هرج و مرج، شعار تباداری که به شکل کارآمدی جایگزین «تفرقه بینداز حکومت کن» یعنی راهکار قدیمی شد.

برای این که کمی دورتر برویم، اعضای الیگارشی انگلیس- و- امریکا به عنوان بازیگران اصلی و بانیان - صنایع و سرمایه گذاران، عالی رتبتگان سواره نظام امور مالی جهان - به همان گونه که رقیبانشان در قاره های دیگر، سرانجام به خدمت - و حتا در انقیاد - منطقی درآمدند که راه اندازی کرده بودند و به خوبی از سرمایه گذاری هایشان سود بردند. منطقی که در واپسین مرحله به نقطه ای رسید که به عنوان قانون خدشه ناپذیر فزینی - و بر اساس اصلی که می گوید هر شیء - جاندار و بی جان - همواره چیز دیگری بوده و حتی چیزی بیشتر از حاصل جمع عناصر تشکیل دهنده - به عمال تعیین کننده ای در رفتار و تصمیمات آنها تبدیل می شود.

اگر عناصر تشبکل دهنده، در اینجا بازیگران و تصمیم گیرنده های اقتصادی، مالی، صنعتی باشند، «تمام مجموعه»، تمامیت متشکل کننده، سیستمی است که انسان هائی که آن را تشکیل داده و بازنمائی می کنند، در نهایت امر تابع آن هستند.

ولی چنین موضوعی به هیچ عنوان از جمله امور محتوم نوین و مسوولیت زدانی نیست. وجدان آگاه به روشنی می داند که این سیستم به شکلی که هست بشریت را به سوی نابودی سوق می دهد - تخریب برنامه ریزی و کارگزاری شده با ایجاد جنگی که علیه سوریه و ایران اعلام کرده اند - باید تغییر تمایلات را به شکل معکوس ممکن سازد. یا در غیر این صورت اگر بشریت هوشیاری و خرد لازم را برای بازسازی الگوی کنونی در خود نیابد، شاید پیش از آن که در جست و جوی اندیشه دیگری و بینشی متفاوت از جهان و به کار بستن راهکار دیگری برای امور اقتصادی و اجتماعی بیاید، راهی جز تخریب حتمی متقابل اقتصادی، مالی یا نظامی نداشته باشد!

بر این اساس، به دلیل فرمول تجربی که : جمع چیزها همواره بیشتر و یا چیز دیگری از حاصل جمع اجزاء می باشد، اختلافات بین ایران و غرب نیز نهایتاً نمی تواند نه به حاصل جمع انتقاداتی که علیه ایران و ایرانیان (علیه پارس و پارسیان) مطرح شده تنزل یابد، و نه به تقابل کشورگشائی رقیبان، و نه حتا به دلیل بارزتری به بازی قدرتهائی که کمابیش به دلیل مجموعه ای از شرایط در صحنه حضور دارند.

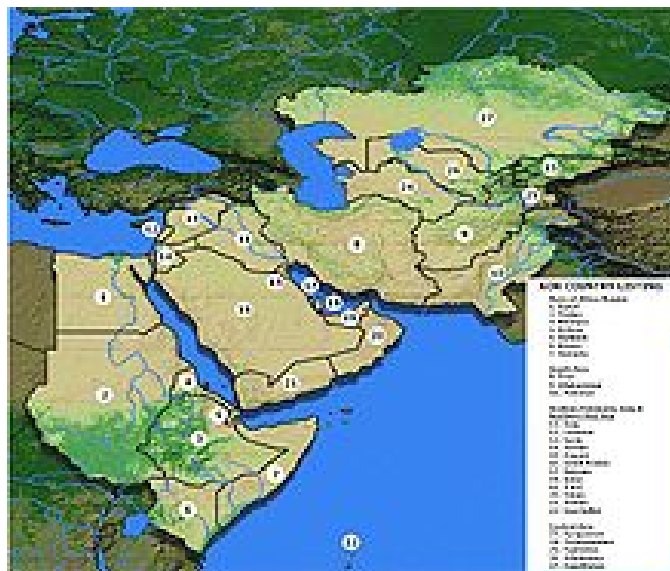
از این دیدگاه، وضعیت جمهوری اسلامی ایران به عنوان [هدف] مراکز فرماندهی انگلیس- و- اسرائیل- و - امریکا و هم پیمان آنها در ناتو، چندان مطلوب به نظر نمی رسد و موجب تأملاتی چند خواهد بود. به ویژه در شرایطی که هیچ

نشانه ای مبنی بر این که رهبران ایرانی از استقلال خود در زمینه انرژی حاصله از شکستن اتم قطع نظر کنند دیده نمی شود، یعنی بلند پروازی که قطعاً خلاف سیر تحولی سیستمی خواهد بود که پیوسته به انتخاب ژنوستراتژیک امریکا بستگی داشته است.

در اینجا به موضوع ایران هسته ای بازمی گردیم : موضوع هسته ای به خودی خود مشکلی به حساب نمی آید. زیرا علی رغم سخنرانی نتانیاهو در تریبون سازمان ملل متحد به تاریخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۲، به شکلی که آژانس های بزرگ اطلاعاتی غرب زیر لب زمزمه می کنند، تهدید اتمی ایران در واقع افسانه ساده ای بیش نیست. به گزارش نیویورک تایمز، ۸ سپتامبر ۲۰۱۲، ۱۶ آژانس اطلاعاتی متعلق به (تخمین اطلاعات ملی) تأیید کرده اند که ایران بمب اتمی در اختیار ندارد، در نتیجه به همین علت فرمانده مرکز فرماندهی ارتش، ژنرال دامپسی «مشارکت ایالات متحده با حمله احتمالی اسرائیل را نفی می کند»!

تسلط ایران بر اتم در نهایت به استقلال اقتصادی و در عین حال سیاسی برای این کشور می انجامد. خطر در اینجا نهفته است. ایران در این چشم انداز ریگی در کفش نظام خواهد بود که باید فوراً آن را بیرون کشید. ایران مانعی است که باید دیر یا زود از سر راه برداشته شود، مگر این که امداد غیبی نازل شود، و یا حادثه ای بی بدیل روند این جریان و داده های کنونی را قاطعانه متحول سازد. آزمایش دو موشک قاره پیمای بولاوا و توپول با کلاهک خوشه ای توسط روسیه به تاریخ ۷ جون ۲۰۱۲ بر فراز خاورمیانه، از ارمنستان تا اسرائیل، شاید برای مدت کوتاهی «شاهین های» واشینگتن، ریاض، دوحه، لندن و تل آویو را از تب و تاب باز داشته باشد... ولی (۱۲)؟

عرصه اقتدار ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده



ستاد فرماندهی مرکزی ایالات متحده امریکا یا «سنت کام» یکی از دهها ستاد فرماندهی مرکزی است که از ۱ جنوری ۱۹۸۳ به وزارت امور خارجه ایالات متحده وابسته شد. ستاد فرماندهی مرکزی از نیروی گسترش سریع منشأ می گیرد که طی سال ۱۹۷۷ توسط رئیس جمهور جیمی کارتر ایجاد شد، ولی اعلام وجود آن در اول اکتوبر ۱۹۷۹ و در متن حوادث انقلاب ایران رسماً اعلام گردید و از این تاریخ تا امروز بین دو دولت تنش به شکل فزاینده حاکم بوده است.

پی نوشت : یادداشت های «مترجم» مشخص شده، بقیه به متن اصلی تعلق دارد

(Harry St.John Bridger Philby)^۹

۱۰) «مرکز» به عنوان شهر-الگوی «مرکز تجاری لندن»، رحم بارور است که نئو سرمایه داری سوداگر مجازی در سال های هفتاد از آن به دنیا آمد – به انضمام اقمار آن که در خط اول نیویورک، شیکاگو، فرانکفورت را می بینیم. «حاشیه» دولت های دست نشانده ای هستند که بدنه امپراتوری را تشکیل می دهد، و در فراسوی آن مناطقی که به دلایل اقتصادی می تواند ضمیمه شود. مدل تحلیلی سال ۱۹۰۲ به قلم نظریه پرداز بزرگ آلمانی در زمینه نظام سرمایه داری، ورنر سومبارت مطرح گردید. چنین بینشی به سال ۱۹۶۸ توسط مارکسیست مصری سمیر امین در کتاب «مبادله غیر قانونی» بازبینی و دوباره مطرح گردید، و سپس توسط والرشتاین به سال ۱۹۷۴ در مقدمه ای بر سیستم-جهانی مورد بررسی مجدد قرار گرفت.

۱۱) مترجم : مصاحبه با مجید جمالی فشی دقیقی قبل از اعدام. تروریستی که دکتر علی محمدی را به قتل رساند.

<http://www.youtube.com/watch?v=rgM2kEBXbU8>

۱۲) هواپیمای شناسائی ترکیه اف ۴ فانتوم که روز ۲۳ جون ۲۰۱۲ بر فراز آبهای مرزی سوریه سرنگون شد، در عین حال آزمونی بود برای تشخیص انسجام اتحاد روسیه و سوریه (مأمور تیربار ضد هوایی احتمالاً یک روس بوده است). واکنش بسیار فرصت طلبانه و محتاطانه آنکارا پاسخی به جز پاسخ دیپلماتیک تدارک ندید، در حالی که حادثه می توانست به عنوان بهانه جنگ به کار برده شود، ولی این موضوع را باید به عنوان درخواست وزارت امور خارجه امریکا تلقی کنیم. جنگ علنی گران تمام می شود، و همه می دانند که از کجا آغاز می شود ولی هرگز نمی توانند بدانند کجا و چه وقتی و چگونه به پایان خواهد رسید.

گاهنامه هنر و مبارزه

۱ جون ۲۰۱۳